

به: انجام یک کار بدون چشم داشت در خانه‌ها، جامه یا دانشگاه و
مدیر مسئول: فاطمه مختاری
سر دبیر و صفحه آر: صبا حسن زاده



شهید بهروز قدیمی

وقتی سریال «شوق پرواز» از تلویزیون پخش می‌شد، بهروز با اشتیاق زیادی می‌نشست به تماشايش.علاقه خاصی به شهید بابایی داشت و به او غبطه می‌خورد. همیشه می‌گفت: امثال شهید عباس بابایی چون با دلشان کار کردند، در دل مردم جا گرفتند. آنها خالصانه کار کردند و در انجام وظیفه‌شان کم نگذاشتند. به همین خاطر هم بعد از ۴۰سال هنوز مردم، شهید بابایی را فراموشش نکرده‌اند.»حالا راز پلاکی که از شهید قدیمی به یادگار مانده هم، برای همسرش آشکار

می‌شود: «یک روز وقتی از سر کار برگشت، جعبه کوچکی را از جیبش درآورد. پلاکی که داخل آن بود را نشانم داد و گفت: این را امروز به ما دادند.بعد مکثی کرد و گفت: همه شهدا از این پلاک‌ها داشتند... آن روز اصلا فکر نمی‌کردم این جمله، تعبیر شود. هنوز هم برایم باورکردنی نیست، آخه فقط یک سال «تا بازنشستگی بهروز مانده بود. اما خب، قسمت این بود که عنوان شهید روی پلاکش ثبت شود

مریم ادیبی آمار-۱۴۰۲

شهید سید طاهر مصطفوی



چند سالی بود که شهید مصطفوی با تشکیل یک صندوق خانوادگی، مشکلات مالی افراد و خانواده‌های زیادی را بر اساس موجودی صندوق حل کرده بود. دراین صندوق هر ماه هر عضو ۱۰۰ هزار تومان به عنوان حق عضویت پرداخت می‌کرد و حاصل این مبالغ صرف کمک بدون بهره به نیازمندان می‌شد. پس از شهادتش و بعد از بررسی گردش حساب صندوق، مشخص شد به دلیل توان مالی پایین صندوق، شهید مصطفوی بارها از حساب شخصی خود برای

پرداخت وام‌های کوچک به حساب صندوق مبالغی واریز کرده است و بازپرداخت اقساط این وام‌ها هنوز ادامه دارد. شهید مصطفوی کمک به کسانی که قصد تشکیل خانواده داشتند یا برای درمان بیماری نیاز مالی داشتند را برای استفاده از موجودی صندوق در اولویت قرار می‌داد. نام این صندوق پس از شهادتش به نام «صندوق همیاری شهید مصطفوی» نامگذاری شد. نقل است که هیچ کسی از مراجعه‌اش به شهید مصطفوی دست خالی برنگشت

نشریه رقیب

به صاحب امتیازی بسیج دانشجویی دانشگاه اصفهان - زندگی دانشجویی به سبک رقیب: آزادی اندیشه، حق مردم، رقابت برای فردا

دیدای دل که غم عشق، دگر بار چه کرد؟ چون بشد دلبر و بایار وفادار چه کرد؟

من فکر می‌کنم که دو چیز در جهان هستند که پایان ندارند، اولی عشق است و دومی سرچ کردن در مورد عشق؛ اولی را هر روز می‌بینی و دومی را هر شب، هر شب که در تاریکی کنار شارژر کز می‌کنی، صفحه ناشناس گوگلت را باز می‌کنی و شروع می‌کنی به سرچ کردن درباره عشق

یک بار سر از رساله ی عشق ابن سینا در می‌آوری و بعد از اشارات ملاصدرا؛ بار دیگر هم می‌رسی به استاد کالج سنت اولاف مینه‌سوتای آمریکا؛ از معلوم بودن عشق نزد نفوس متعارف انسانی می‌روی به اینکه اسناد عشق به مادیات و جسمانیات مسبوق به اثبات و اسناد حیات و شعور به آنهاست؛ بعد سخن علامه را در حاشیه سخن صدرا می‌بینی:«از آنجا که هر جمال و زیبایی و خیر و سعادت به وجود بر می‌گردد ـ کما اینکه مقابلشان ـ اینگونه از تعلق و وابستگی بین هر مرتبه از وجود با ما فوق خود و همچنین بین شخص با خودش بر قرار است، از اینرو باید حکم نمود که «حب» و مهرورزی در تمام موجودات اعم از اینکه صاحب شعور و صاحب حیات باشند یا نباشند ساری و جاری است و واضح است که «علم و شعور» خارج از مفهوم «حب» است و سخن ملاصدرا خالی از نظر نیست.»؛ اینجای ماجرا انگار یک چیز هایی می‌فهمی، انگار حضرت علامه حرف حساب می‌زند و حالا می‌خواهی اسکرین شات بگیری که می‌بینی چون صفحه گوگل را محرمانه کرده بودی نمی‌توانی؛ صفحه‌ها را می‌بندی و گوشی را خاموش می‌کنی، می‌خیزی زیر پتوییت



اما عشق خاموش نمی‌شود، اما پروند اش بسته نمی‌شود، هنوز وجود دارد. همین جا است، عشق را می‌گویم، که دقیقا در همان ساعت و دقیقا در همان لحظه آنجا بود

که بیمار نشوی، بیمار هم شدی درمانت خوب باشد، در خانه ات در روستا نشسته باشی غرق در تار و پود رنگی قالی‌ها و خبر برسد عاشقت خواسته اگر خاری به پایت رفت راحت تر درش بیاوری، شانه‌های خسته ات در لباس کار خم شده باشد و خودت بی‌کار و خبر برسد کارخانه تان دوباره سر پا شده، بچه ۵ ساله ات از تب روی دستت بسوزد و از غصه جیب خالی ات ندانی هزینه بیمارستان را چه کنی و بگویند درمان برای کودکان زیر ۷سال رایگان شده؛ خیلی احساس خوبی است که یک نفر دلش برای تو لرزیده باشد و فدا کارانه زده باشد به دل این همه دشمن، این همه سختی، نیزه‌های تحریم خارجی و خرده شیشه‌های برخی کارشکنی‌های داخلی، خیلی احساس خوبی است که یک آدم مهم توی دنیا عاشقت باشد! یک آدم مهمی که خودش می‌گوید آدم مهمی نیست و فقط یک طلبه است؛ یک نفر هست که عتاب کنی قربان عتابت برود، اعتراض کنی خاک قدمت شود، رو برگردانی و ناز زیاده کنی، پیش تقاضا میردت، همانجا در تاریکی شب اشک از گوشه چشمت بی صدا می‌لغزد پایین، باز می‌روی به دنبال عشق پژوهی‌های شبانه! این بار می‌روی ببینی دکتر چارلز تالیافرو درباره عشق چه می‌

گوید؛ نوشته: عشق ما انسانها به خدا ممکن می‌کردم که «شهید که مشکی پوشیدن ندارد»، است به طریق مستقیم و یا غیر مستقیم نشان داده و درک شود. شیوه مستقیم یعنی ات را در قاب تلویزیون ببینم، حتی آرزو می‌کردم ما این عشق را از طریق عبادت، نماز خواندن، پرستش و نیایش و این رقم کار‌ها به نمایش بگذاریم؛ بعد ادامه داده: عشق غیرمستقیم به خدا این است که مخلوقات و آنچه را او خلق کرده دوست بداریم و به آن‌ها احترام بگذاریم؛ به ویژه برای ادیان ابراهیمی، عشق به دیگران به عنوان بخشی از یک پیمان و قرارداد قلمداد می‌شود که خداوند آنرا بین مؤمن و خود جستجو می‌کند. به خودم می‌گویم با این حساب بین همه ما و خدا پیمان هست که بنده‌ها و مخلوقاتش را دوست داشته باشیم و گره از کار فرو بسته شان باز کنیم؛ تا آنجا که قَضَاءُ حَاجَةِ الْمُؤْمِنِ أَفْضَلُ مِنْ طَوَافٍ وَ طَوَافٍ حَتَّى عَدَّ عَشْرًا وَ خَضَلَتَانِ شکسته امید ما و نور را مهمان شیشه‌های غبار لَئْسَ قُوقُوهَما شَیْءٌ: الأیمانُ باللهِ، وَنَفَعَالُخَوَان گرفته مان می‌کردی؛ حالا ما هستیم، همه به جای تو و همه مثل تو، حالا ما می‌پریم با بال می‌کنیم، نه... رقم مهر تو هنوز در چهره‌های ما پیدا است، در چهره بچه‌های کوچکی که حتی بعد از پر کشیدن تو به دنیا آمدند و در چهره مردی که سؤالش را با آقایی پرسید از تو و نه عاجزانه... بعد از رفتن تو من نبودنت را باور نکردم! با بچه‌های دانشگاه که مشکی پوشیده بودند دعوا

یار دیرینه ببیند که با یار چه کرد...

دینا رهشما
ترجمی زبان عربی - ۱۴۰۲



شهید حسین امیرعبداللهیان

امیرِ سربلندیهای ایران

در یکی از روزهای اردیبهشت سال ۱۳۴۳ پا به دنیا گذاشت. در شهر دامغان و در کنار خانواده رشد کرد و قد کشید. تازه می‌خواست به مدرسه برود که پدر تنهاشان گذاشت و از دنیا رفت. مسئولیت زندگی حسین به دوش مادر و برادر بزرگ‌ترش افتاد. حسین درس‌هایش را به خوبی می‌خواند و در کنار درسش هم کارمی‌کرد.از نوجوانی عاشق کار سیاسی بود

همان روزها یک پیراهن دیپلمات می‌خرید به امید این که روزی دیپلمات شود و آن را بپوشد. روبه‌روی آینه ایستاد. آخرین دکمه‌ی پیراهن آبی‌اش را بست و از اتاق بیرون آمد. خاله‌نگاهی به او انداخت. با خودش فکر کرد که چند سال است این پیراهن را تن خواهرزاده‌اش می‌بیند. اخم کرد و گفت: «حسین جان این پیراهن رو دیگه نپوشی. چند ساله که می‌پوشیش؟ چرا نمی‌اندازیش دور؟! برا تو رشته این پیراهن کهنه رو پوشیدن درسته؟ اصلاً خودم برات یه پیراهن می‌خرم.» حسین همین‌طور که لبخند می‌زد، دکمه‌های پیراهنش را می‌بست و گفت: «نه خاله جون، این پیراهن برا من یه دنیا خاطره‌ست. این پیراهن آبی بقچه‌پیچاتی رو تو دوری نوجوانی خریدیم، به این امید که یه روز دیپلمات بشم. این لباس نمی‌ذاره من روزای سخت گذشته رو فراموش کنم... این باید همیشه باشه تا یادم مه‌ونه چه سختی‌هایی کشیدم و از کجا به کجا رسیدم



به همان اندازه ای که الهام علی اف، رئیس جمهور آذربایجان پایش را روی مرز ایران گذاشته بود، شهید امیر عبداللهیان هم پایش را روی مرز می‌گذارد

دانشگاه اصفهان زیر لیر رقیب!



برای دریافت مفهوم واقعی خدمت لازم نیست همیشه تا ورزقان برویم، گاهی بی‌نامان خوش نام همینجا بین ما هستند، همینجا در دانشگاه اصفهان. کارمند هایی که تا پاسی از شب برای حل شدن کار دانشجو در دانشگاه تلاش می‌کنند، ماشینشان، تلفن همراهشان، زمان قانونی استراحتشان و همه چیزهایی که دارند در اختیار خدمت به دانشجو‌ها است. همه ی کارکنان زحمت کش دانشگاه اصفهان!خیلی ممنون و خیلی ارادت

رقیب نوشت

خیلی ارادت از لحاظ ساختاری عبارت درستی است؟ نظر شما چیست؟

@Raghib_ui

شهید آیت الله سید محمدعلی آل هاشم



از اولین امام‌جمعه هایی بود که در روزهای نخست مسئولیتش **دستور داد تا نرده‌های موجود بین مردم و مسئولان در مصلاي نماز جمعه تبریز برداشته شود؛** مکرراً به بازار تبریز و پیشه‌وران آن‌جا سر می‌زد و سعی می‌کرد نزدیکی بیشتری با مردم تبریز داشته باشد. یکی از نزدیکان شهید تعریف می کرد فکر کنم اواخر

دهه ۷۰ بود. یک روز زنگ زد از صدایش معلوم بود که استرس و دلهره داشت « آقای ارضی کجایی؟ من خیابان ۱۷ شه‌رور تصادف کردم. «سریع به خیابان ۱۷ شه‌رور رفتم و دیدم یک راننده خانم با خودرو سیم‌رغ از پشت به خودروی پیکان حاج آقا زده و تصادف کرده اند. برای ایشان ماشین گرفتم و گفتم شما بروید قضیه را حل می کنیم. **با این‌ که ناراحت بود همان لحظه توصیه کرد این خانم ر اذیت نکند. با وجودی که آن خانم از پشت به ماشین ایشان زده و مقصر اصلی بود** و افسر هم آمد و برایش جریمه نوشت ولی حاج آقا هیچ مبلغی بابت خسارت از آن خانم نگرفت و خودمان ماشین را برای تعمیر به مکانیک بردیم



او خلبان ارتش بود. مردی متفاوت، با ویژگی‌های شخصیتی خاص که متفاوت می‌زیست. نبرد با سختی‌ها و چالش‌های پرواز، به زندگی‌اش حلاوت می‌بخشید و آنچه من در او می‌دیدم، آرامش، صلابت و امید بود. پیچ‌وخم‌های مسیر زندگی هیچ‌وقت لب‌خند امید و رضایت را از

چهره‌اش پاک نمی‌کرد. انگار از همان ابتدای کودکی مرد آسمان و از جنس عظمت و صلابت و پاکی بود، به حدی به پرواز عشق می‌ورزید که وقتی در مرخصی بودیم، دلتنگ آسمان می‌شد و برای پریدن، لحظه‌ها را می‌شمرد می‌گفت: «دلتنگ پرواز هستم و باید بروم.» باید بگویم **که او از جنس آسمان بود و زمین برایش تنگ و کوچک می‌نمود. او آسمان را برای خود امن‌ترین نقطهٔ هستی می‌دانست و می‌گفت: «آن‌جا به خدا نزدیک‌ترم.»** و این بود که خدا مسیر پرواز ابدی بندهٔ عزیزش را هموار کرد تا دیگر دلتنگ نشود و برای همیشه در جوار او روزی بگیرد

سوگندی خورم که شهیدان راه عشق بادست بسته هم گره از خلق واکنند...

فلسفه شهادت را نمی‌توان صرفاً در عرصه حماسه‌سرایی و عاطفه ورزی خلاصه کرد. این مقام، ریشه‌دروزرفای حکمت الهی داردوبر ستون‌های معرفت، ایشارو عبودیت استواراست. شهید کسی ست که با خون خویش، حقیقت را مهری زندگواهی است بر اصالت راه، بر درستی باور، وبر شرافت آسانی که برای ارزش‌ها جان می‌دهد، نه برای منفعت‌ها. در منطق قران، شهید زنده است و نزد پروردگارش روزی می‌خورد و این، تنها استعاره‌ای شاعرانه نیست، بلکه بیانگر حقیقتی متعالی وهستی شناسانه است



شهادت، نه پایان زندگی، که آغاز حیات طیبه‌ای است که در هیچ قاموس خاکی نمی‌گنجد. شهید، نه کشته میدان نبرد، بلکه زنده‌ای جاوید در منظر خداوند است که حیاتش به رنگ نور و معنویت، بر تار و پود هستی طنین انداخته است. **در قاموس معرفت، شهید تجسم عینی بندگی ناب و عشق بی‌چون و چرای انسان به خالق خویش است؛** انسانی که از خویش عبور کرده، از تعلقات دنیوی گذشته، و به آغوش ازلی حق پناه برده استشهید، آیینه‌دار صفات الهی است: عزت، غیرت، کرامت و شجاعت در وجودش تبلور یافته است. او با شهادتش نه‌تنها جامعه را از غفلت می‌رهاند، بلکه هستی را متذکر می‌شود که هنوز می‌توان عاشقانه زیست، حتی اگر بهای آن، جان باشد. در سیر تاریخی بشر، شهیدان چون فانوس‌هایی فروزان، مسیر را برای ره پویان حقیقت روشن کرده‌اند. از حنظله‌ی غسیل‌الملائکه تا قاسم عطشان کربلا، از حمزه‌ی سیدالشهدا تا شهدای گمنام جنگ تحمیلی، همگان یک پیام دارند: «مرگ، اگر در مسیر حق باشد، خود حیات است... **شهید، زخم نیست، زخمه‌ای است بر ساز هستی، که نغمه بیداری می‌نوازد.** خون او، نه تنها خاک را سرخ‌تر، که دل‌ها را روشن‌تر می‌سازد. جایگاه شهید، بر ستیخ بلند مقام قرب الهی است، جایی‌که فرشتگان بر آستانش تعظیم می‌کنند. شهادت، نهایت سلوک عاشقانه انسان به سوی

برون زحلقه‌ی مردان ادّعا‌بودی

مرد میدان‌های خاموشی، که تیغ زبانش در نیام حکمت می‌خفت. نبرد او با چهل نه در مناظره‌های پرتنّین که در سکوتی عمل‌گرایانه معنا می‌یافت. سالکی در کوی پرپیچ‌وخم سیاست که مریدان را نه به ذکر زبان که به محراب عمل می‌خواند. سکوتش قطب‌نمایی بود به سمت حقیقتی ورای کشمشکش‌های روزمره

خاموشی را که بلاغت بود

که صد قول از لیش طاقت بود

آیه‌ای بود از سوره صبر بر آنچه باید تاب آورد و حکایتی از مثنوی عمل در جایی که باید دست به کار شد. در عصری که کلمات بی‌وزن پر ترازوی سیاست سنگینی می‌کردند سکوت او وزنی دیگر داشت؛ وزنی از جنس حقیقت، از جنس عمل! خطوط چین‌دار چهره‌اش فرشی از ناگفته‌ها می‌گسترَد که هر چین، دفتری بود از تدبیر و هر شیار، طوماری از تجربه. بلاغتش در همین سکوت معنادار، جهانی می‌آفرید که فریاد ناگفته‌هایش از هیاهوی شعارهای توخالی رساتر می‌نمود. در این هندسه خاص از قدرت، هر لحظه خاموشی‌اش گامی بود به سوی بازتعریف معادلات سیاسی.همچون درخت کهنسالی که ریشه در خاک سنت داشت و شاخه‌هایش به سوی آینده می‌گسترَد.سایه‌اش نه محل نزاع،که مأمنی بود برای اندیشه‌ورزیِ سیاستمداری که بلاغتش در خاموشی،از هزاران خطابه گویاتر می‌خواندند او غالباً جواب نمی‌داد اما گاهی پیش من می‌آمد شکایت» می‌کرد؛

شهید محسن دریا‌نوش



نوع رفتار سیدمهدی در هنگام فعالیت مورد پسند آیت‌الله رئیسی بود، چون او بسیار مردم‌دار بود و به مردم توجه می‌کرد، این ویژگی یعنی توجه بسیار زیاد به مردم **در شخصیت آیت‌الله رئیسی هم برجسته بود و تاکید داشتند که به مردم بی‌احترامی و بی‌اعتنایی نشود، از همین جهت بسیار برای رئیس جمهور مهم بود که چه کسی سرّیم ایشان باشد.** لذا؛ شهید سیدمهدی موسوی را برگزیدند. در مسئولیت‌های سنگینی که در دوره ریاست جمهوری آیت‌الله رئیسی ، بر عهده سید مهدی قرار داشت، ایشان با توجه به سفرهای پی در پی که اصلاً در قالب شیوه‌نامه‌های حفاظتی نمی‌گنجید، بسیار به فردی مانند شهید سید مهدی موسوی نیاز داشتند تا منعطف عمل کند و هماهنگ باشد و با این حجم از سفر که برخی اوقات بدون هماهنگی، برنامه‌ریزی نشده و ناگهانی بود، همکاری کند

۵سال می شدکه ماهواره دست ساخته دانشجویان دانشگاه شریف روی زمین خاک می خورد و اجازه پرتاب نمی دادند!!!!!! تا مبادا مذاکرات شکست بخوردا در دولت شهید رئیسی اما در طول ۳سال ۱۲ ماهواره به فضا فرستاده شد در حالی که این آماردر کل دولت های پیش از او ۱۳ عددبود



شیما معینی

کارشناسی ارشد فلسفه غرب

۱۴۰۲-

شهید آیت الله سید ابراهیم رئیس‌الساداتے

منافع کشور و گسترش روابط با سایر کشورها انجام دادند.ایران در زمان شهید رئیسی، به عضویت دائم سازمان همکاری شانگهای درآمد. این سازمان یکی از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی است که نقش مهمی در مناسبات تجاری، اقتصادی و امنیتی جهان دارد. عضویت دائم در این سازمان، فرصت‌های جدیدی را برای همکاری‌های اقتصادی، تجاری، ترانزیتی و امنیتی با کشورهای عضو فراهم کرد.عضویت در این سازمان، که قدرت‌های اقتصادی و سیاسی مهمی از آسیا در آن حضور دارند، به ایران این امکان را می‌دهد که در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی نقش فعال‌تری ایفا کند، دسترسی به بازارهای جدید پیدا کند و همکاری‌های خود را در زمینه‌های مختلف گسترش دهد. ایشان علاوه بر این، برای حفظ و ارتقای جایگاه ایران در اوپک و تأثیرگذاری بر سیاست‌های نفتی این سازمان نیز تلاش کردند

شهید عزیز خدمت، متواضع بود و همواره در میان مردم ، به منزل قشر عادی جامعه می رفت و با مردم هم صحبت می شد.**شهید رئیسی هرگز معیشت مردم را در گرو مذاکره نگذاشت، چرا که میز مقابلش را به خوبی شناخته بود** سید امیرحسین قاضی‌زاده هاشمی معاون رئیس‌جمهور در دولت سیزدهم با بیان اینکه شهید رئیسی هیچ شانی فراتر از خدمت به مردم برای خود قائل نبود می گوید: ایشان حتی در اوج فشارها هم معیشت مردم را به مذاکرات گره نزد



شهید ملک‌رحمتے

پرواز اردیبهشت را که یادمان هست،میان آنان **جوانی دهه شصتی** هم حضور داشت. او می گوید در بارگاه امام رضا علیه السلام»گاهی به‌جای درخواست عافیت و رفاه، باید شناخت کاملی از رسالت و وظایف شخصی و اجتماعی خویش داشته باشی» و چند سالی هم توفیق خادمی حرم را داشت. تحصیلاتش در حوزه حقوق بود و **هر کجا مدیریت را برعهده گرفته بود از ضرر به سود مبدل کرده بود** چه معدن باشد و چه هلدینگ چه مولد سازی اقتصاد بخش خصوصی سازی

شما بنویسید؟ خدمات دانشگاه اصفهان برای دانشجویان را نقد و بررسی کنید و بگوئید دانشجو چه خدمتی می تواند به جامعه خودش بکند؟

:(چسباندن کاغذ اضافه برای نوشتن بلا مانع است